

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

برادران عزیزم اعضای محترم شورای مدیریت! سلام علیکم.

مدتی است مطالبی مهم برای نوشتن دارم و مجال نمی‌یابم. به‌علاوه، می‌دانید که چه اندازه از کارهای ارجاعی چند ماهه‌ی شما نیز روی دستم مانده است. چرا؟ چون فرصتهایی محدود که بیابم، به سروکار خواندن نامه‌ها و - اگر برسم - نوشتن جواب آنها می‌شود. آیا شما و سایر عزیزان، این را می‌پسندید که: مسائل عمومی، فدای مسائل شخصی گردد؟ نامه‌هایی که در این ملاقات اخیر به دستم رسیده، چندان زیاد و پر مطلب‌اند، که اگر بخواهم جواب روشن به همه بدهم، احتمالاً با این کم‌فرستی، بیش از یک سال وقتم را می‌گیرد. بلی، در بین آنها نامه‌هایی هستند که مشکلات واقعاً عمده‌ی اشخاص را منعکس می‌کنند. اما باقی درباره‌ی دانسته‌هایی هستند که می‌توان جواب آنها را از کتب مختلف به‌دست آورد. و اگر قرار باشد: هر کس، هر مشکل ذهنی و علمی را بپرسد و جواب بخواهد، ده‌ها نفر مثل من، با فراغت روزی ۱۰-۱۲ ساعت کار، به چنین تکلیفی نمی‌رسند. این واقعیات و مطالب را، با آنچه قبلاً درباره‌ی «کار مورد پسند خودم» نوشته‌ام، به مردم تفهیم کنید. شاید کسی که دارد درباره‌ی مطلب خودش نامه‌ای می‌نویسد، فکر می‌کند: جواب دادن به تنها نامه‌ی او، وقتی زیاد نمی‌خواهد؛ و این حساب، غالباً درست است. اما آن شخص باید حساب کند که: ممکن است هر ماه، صدها نفر دیگر هم باشند که عین همین حساب را بکنند. آن وقت، تکلیف من چه می‌شود؟ آیا اصولاً روا است: فرصت کوتاه عمر من، تنها صرف مسائل اشخاص گردد؟ دوستان دیده و نادیده، خاطره‌ی تلخ و زیانبار سرجنجالیهای غیر مهم (و غالباً ساختگی) دوران انقلاب را به یاد آورند؛ و اگر خود ندیده‌اند، از باخبران بپرسند. آیا آن زمان، جاثز بود: گرفته شدن تمام وقت من و همه‌ی یاران با آن سر و صداهای غیر ضروری مغز فرسا، که مانع رسیدن به امور عاجل و ضروری خود همان مردم بود؟ باید آن تجربه، به روشن شدن ذهن همه، بزرگترین کمک کند که: پرده‌ای دیگر از «اتلاف وقت» را تکرار نکنند. تا امروز که وعده‌ی ملاقات بعدی نزدیک شده، تنها به تعدادی از نامه‌های ملاقات

پیش جواب داده‌ام، آن هم به وضعی که می‌بینید: غالباً مجملی و یا عنوان‌مانند. و بقیه می‌ماند برای بعد، اگر باز فرصت جواب به دست آید و نامه‌های جدید مجال دهد. گاهی، با تمام کراهیت، فکر می‌کنم: بهتر آن است که به هیچ نامه‌ای جواب ندهم. زیرا به جواب مفید برای همه، که نمی‌رسم؛ و مشکل است: تبعیض - هرچند بسیار ضروری‌ها تقریباً معلوم‌اند؛ و معلوم است که تکلیف «إِذَا حُيِّتُمْ...»^۱ هم، به محال، تعلق نمی‌گیرد. انتظار از همه‌ی دوستان دارم: کاری کنند که: روی ناچاری، چنان نشود، خصوصاً با عادت دادن همه به روشی که قبلاً پیشنهاد کرده‌ام.

و اینک جوابهایی بسیار مختصر به سؤالهای عمومی چند نامه:

۱- آن شخص محترم که به فوز شرفیابی به خدمت حضرت رسول گرامی ص- در آن خواب بسیار مهم و پر رمز و راز رسیده، رؤیایش را در ورقه‌ای بدون عنوان مخاطبی خاص و بدون امضای خود نوشته که معمولاً این روش، برای اعلام عمومی است. به ایشان - همراه با تبریک این فیض‌یابی - برسانید که: اولاً چنین کاری، موجب کم بهره شدن یا حتی محروم شدن از این برکات می‌گردد. ثانیاً تعبیر چند فقره‌ای از خواب، برای من هم - مثل خودشان - مبهم است و آنچه تقریباً معلوم است، در نوشتن نمی‌گنجد؛ و بماند - با توفیق الهی - برای یک فرصت دیدار.

۲- در یکی از نامه‌های گذشته، درباره‌ی موضوع استفتای دفتر «خوه ره‌تاو» (اجاره‌ی مشتمل بر ربا) بحث کرده‌ام. اما تسمیه‌ی این معامله به «ودیع» یا «رهن» درست نیست، زیرا از نظر ماهیت و غایت، متفاوت‌اند. پس نام معامله، همان اجاره است که قید «با ودیع» یا «ربوی» بر آن اضافه شده است. و اما شرط مباح بودن به حکم «ضرورت» برای مستأجر، در همان نامه‌ی قبلی ذکر شده؛ و برای مالک (که او، موجب وضعی شبیه رباخواری برای غیر (یعنی: اعانه به معصیت، می‌گردد)، نگرانی است از رفتار آینده‌ی مستأجر (نه: رواج، و عرفی شدن موضوع)؛ و برای واسطه، علم یا ظن نسبت به آن دو.

۱- سوره‌ی نساء آیه‌ی ۸۶

۳- جواب به سؤالات و اشکالهای مهمّ نامه‌ی جناب آقای صالح تیموری که به شما نوشته‌اند، کار یک نامه نیست. پس ناچار به چند جمله‌ی کوتاه اکتفا می‌کنم: الف- غایت عملی اقتصاد اسلامی، اقامه‌ی قسط مادی است (همچنانکه غایت نظام اخلاقی و اجتماعی، اقامه‌ی قسط معنوی است). اما درباره‌ی روش، بدیهی است که: ۱- آراء متفاوت پیش خواهد آمد. ۲- و خدای دین و خلق، «امر» را، در نهایت، به «شوری» (شورای اولی الامر) سپرده است. ب- خود اشاره کرده‌اند: ایمان، مانع تبلی در کوشش برای بهبود تولیدات و خدمات خواهد بود؛ همان‌گونه که در یکی از نامه‌های همین نوبت، به خدمات دینی و پزشکی دلسوزان خلق، اشاره کرده‌ام (وضع بزرگوارانی مانند امام مالک و سیّد قطب، و مانند جالینوس و خالو سیّد محمد حکیم، بهترین شاهد مدّعی آن نامه است). ج- به واسطه‌ی «کار» است که: پول هم، ارزش کسب پول را می‌یابد، مانند مضاربه و امثال آن (با قید اشتراک در نفع و ضرر، و با درصد مناسب برای هر کدام از درآمد، نه به نسبت سرمایه، و مانند اجاره‌ی خانه و کار روی ماشین و غیره. اما بدون کار، نباید یک قران بر یک میلیارد تومان افزوده گردد. حکمت جهات مختلف این حکم، بسیار مهمّ است، اما در اینجا نمی‌گنجد. نامه‌ای که ایشان درباره‌ی «فلسفه حجاب» قبلاً به شما نوشته‌اند، به دست من نرسیده. نمی‌دانم: خودتان به آن جواب داده‌اید یا نه؟

خدا یار و نگهدار همه. برادرتان: احمد

۷۰/۱۲/۲۸

